

## تقیه سیاسی

تاریخ دریافت: ۸۳/۳/۲۸

تاریخ تأیید: ۸۳/۴/۲

آیه‌الله‌م‌حی‌الدین فاضل‌هرندی \*

فقهای شیعه برای تقیه بر حسب حکم و یا موضوع به اعتبارات مختلف تا کنون اقسامی را ذکر کرده‌اند، مانند تقیه واجب، مستحب، مکروه، حرام و مباح که به حسب حکم تقسیم شده است و یا مانند تقیه خوفی و مداراتی. در این مقاله برای نخستین بار تقسیم جدیدی از تقیه بیان شده است و آن تقیه فردی و سیاسی است. این تقسیم بندی بدیع می‌تواند محور پژوهش‌های فقهی جدیدی قرار گیرد.

تقیه سیاسی

واژه‌های کلیدی: تقیه، تقیه فردی، تقیه سیاسی.

### مقدمه

در قرآن می‌خوانیم:

«لَا يَتَّخِذُوا الْمُؤْمِنِينَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَيَحْذَرِكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَآلِ اللَّهِ الْمَصِيرُونَ»<sup>۱</sup>

همچنین فرمود: «من كفر بالله من بعد ايمانه إلا من أكره و قلبه مطمئن بالإيمان و لكن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم»<sup>۲</sup>

یکی از مباحث و مسائلی که از ابعاد مختلف، نه تنها در مکتب حیات بخش اسلام که در سایر

مکاتب انبیا و تمام گرایش‌ها که در دنیا توانسته‌اند امت و جمعیتی را دور هم جمع کنند و بر آنها سیطره داشته باشند، یکی از اصول مسلم نزد آنها «اصل تقیه» است. پس تقیه اختصاص به شیعه یا اختصاص به اسلام و یا اختصاص به مکتب انبیا ندارد.

تقیه در لغت اسم مصدر است از باب اتقی یتقی اتقاء و تقیةً و اسم مصدر دلالت دارد بر ما حصل از معنای مصدری که حدث منتسب به فاعل باشد. از آن یک معنایی حاصل می‌شود که دیگر انتساب به فاعل ندارد بلکه به نفس و حاصل حدث دلالت دارد. مثل شتشو، گفتار و کردار. ریشه لغوی تقیه، لفیف و از ریشه «وَقِيَ» مشتق است.

در اصطلاح، «تقیه عبارت است از تحفظ از شرّ دشمن در مقابل انجام دادن عملی که آن عمل مطابق میل من نیست اما برای تحفظ از اضرار طرف مقابل و یا از شرّ طرف مقابل آن عمل انجام می‌پذیرد. که به عمل انجام شده متقی به می‌گویند». مرحوم شیخ انصاری در مکاسب درباره تقیه می‌فرماید: تقیه عبارت است از تحفظ از دشمن در مقابل انجام دادن عملی یا قولی که آن عمل یا قول خلاف حق باشد.<sup>۳</sup> و لکن بسیاری از فقها این قید (خلاف حق بودن) را لازم نمی‌دانند. و می‌گویند گاهی فعلی مطابق میل آدم نیست ولی طبق واقع هست، مثلاً منافقی که برای حفظ جانش و موقعیتش نماز می‌خواند. این نماز متقی به هست و مطابق میل او هم نیست، اما در عین حال فعل نماز خلاف حق نیست بلکه عین حق است. پس می‌توانیم بگوییم چون منافق هم تقیه دارد، کافر هم تقیه دارد، این خلاف حق بودن شرط نیست.

### انواع تقیه

براساس روایاتی که در باره تقیه وارد شده است با استفاده از دقت‌ها و تحلیل‌های عقلی تاکنون تقسیماتی برای تقیه واقع شده است، از اولین تقسیمات، تقسیم شیخ مفید است که بر اساس احکام پنجگانه تکلیفی شکل گرفته است. ایشان تقیه را به پنج قسم واجب، مکروه، مستحب، مباح و حرام تقسیم کرده است.<sup>۴</sup>

تقسیم بندی شیخ مفید در آثار بعد از او و از جمله در القواعد و الفوائد شهید اول نیز انجام شده است.<sup>۵</sup>

مرحوم کاشف الغطاء در کتاب کشف الغطاء تقسیماتی را به اعتبار موضوع تقیه مطرح نموده است.<sup>۶</sup>

در بین فقیهان معاصر تقسیماتی گسترده‌تری نظیر تقسیم تقیه به خوفی، اکراهی، کتمانی و مداراتی بیان شده است.

«و در این میان شاید بتوان گفت یکی از گسترده‌ترین تقسیم بندی‌های تقیه در رساله فی التقیه امام خمینی آورده شده است.<sup>۷</sup> که در آن در آغاز تقیه از جهت ذات به تقیه خوفی و مداراتی تقسیم شده و سپس تقسیمات تقیه از جهت تقیه کننده (متمقی) و تقیه شونده (التمقی منه) و مورد تقیه (التمقی فیه) بیان شده است.»<sup>۸</sup>

یکی از تقسیم بندی‌هایی که در مورد تقیه می‌توان انجام داد، تقسیم تقیه به دو قسم فردی و سیاسی است.

یک نوع تقیه آن است که برای انسان در حالات خاص شرایطی به وجود آید که موجب شود انسان برخلاف معتقد خود عمل کند که به این نوع تقیه فردی گفته می‌شود، این نوع از تقیه غیرسیاسی است. اما نوع دوم که به آن تقیه سیاسی یا تقیه در امور اجتماعی و سیاسی اطلاق می‌شود، به اعتقاد من نود درصد روایاتی که در باب تقیه و اهمیت آن وارد شده، مربوط به تقیه سیاسی است گر چه در کتب فقهی ما مورد مذاقه و بحث مستوفی واقع نشده است ولی در روایات اخلاقی، از آن بحث شده است. مثل تقوا که به انواع تقوای سیاسی و فردی تقسیم می‌شود.

پس گاهی تقیه فردی است و گاهی تقیه در مسائل اجتماعی و خصوصاً در مسائل سیاسی اجتماعی است که به خود حکومت و حاکمیت بر می‌گردد.

### (۱) تقیه فردی

گاهی به تقیه از نظر فردی نگاه می‌کنیم، چرا که انجام دادن، ترک کردن یا گفتن یا سکوت کردن بر طبق میل طرف مقابل تقیه است که مطابق میل نیست ولی انجام داده می‌شود.

گاهی بحث از حکم تکلیفی تقیه فردی است که آیا تقیه واجب است یا حرام، مستحب است یا مکروه و مباح و یا همه این‌ها؟ گاهی بحث این است که حکم وضعی تقیه چیست؟ آیا فعل متمقی به صحیح است یا باطل و فاسد؟ و اگر صحیح بود آیا تمام آثار صحت بر او بار می‌شود (یعنی یک فعل واقعی است)؟ یا آثاری که به سبب تقیه ترک شده است آنها فقط بر آن بار می‌شود و سایر آثار تقیه بر آن بار نمی‌شود؟ مثلاً اگر کسی ناچار شود وضوی خود را مثل عامه بگیرد آیا این وضو هم جایز است تکلیفاً و هم صحیح است، وضعاً و اگر شرایط تقیه بر طرف شد و با همان وضو بخواند آیا نماز صحیح هست یا نیست؟ یا این که آثاری که در زمان تقیه بر آن مترتب شده است آن آثار صحیح است و این وضو نیازی به اعاده ندارد و یا نماز قضاء ندارد؟ در این صورت تمام آثار صحت بر این عمل بار نمی‌شود؟

حکم تکلیفی تقیه: از نظر حکم تکلیفی، چون تقیه فعلی است از افعال مکلف، و قهراً هر فعلی از افعال مکلف داخل در احکام تکلیفیه خمس می‌شود از این رو، می‌توانیم بگوییم تقیه واجب، تقیه حرام، تقیه مستحب، تقیه مکروه و تقیه مباح وجود دارد.<sup>۹</sup>

اما تقیه واجب، اگر فعل متقی به از اموری است که شرع مقدس بر آن الزام کرده و فرموده است واجب است آن را رعایت کنید. در این صورت، هر امری که موجب انجام گرفتن یک فعل الزام آور باشد، آن فعل هم بر ما واجب است، مثلاً حفظ جان ما واجب است. حال اگر حفظ جان متوقف است بر این که نماز را متکثراً (دست بسته) بخوانیم یا فلان عمل را بر طبق نظر مخالفان انجام دهیم، قهراً آن فعل هم واجب می‌شود چون «مالایمکن و مالم یتحصّل الواجب الا به» آن هم واجب است. اما درباره تقیه مستحب، این مثال را می‌توان زد که در مسجد الحرام پشت سر عامی نماز به جماعت خوانده شود. کسی که در این نماز جماعت شرکت کنید مطابق برخی روایات، گویا پشت سر پیامبر ﷺ به نماز ایستاده است. اینجا تقیه مداراتی هست و مرجح دارد. لذا مستحب است.

اما تقیه مباح، تقیه مباح آنست که هم می‌توانید تقیه بکنید و هم تقیه نکنید؛ مثل اقسام روایاتی که در باب احکام تقیه مداراتی وارد شده است. تقیه مداراتی رعایتش واجب نیست، مانند این که می‌توانید در نماز جماعت مسجد الحرام پشت سر عامی شرکت کنید و نیز می‌توانید در خانه نماز را بخوانید. البته نکته شایان ذکر این که اگر ولی امر به حکم ثانوی حکم کرد که در خانه نماز نخوانید باید در جماعت شرکت کرد. اینجا حکم حکومتی است و رعایت او لازم است.

تقیه مکروه: مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای منبر فرمودند زود باشد شما را مجبور کنند که مرا سب بکنید. اگر شما را مجبور کردند مرا سب کنید، و زود باشد که به شما امر کنند که از من تبری جوید (کانه بگویند علی با اسلام سروکار ندارد) «و ائی أشهد أن لا اله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله...»<sup>۱۰</sup> در این صورت برخی از فقها فرموده‌اند نباید برائت بجوید و حتماً باید تاپای جان بایستید؛ اما برخی از فقها معتقدند چون امیرالمؤمنین علیه السلام بین سب و برائت تفصیل قائل شده‌اند از این تفصیل معلوم می‌شود که این تقیه مورد پسند امیرالمؤمنین نیست و این جا نباید از امیرالمؤمنین برائت بجویم و لو حرمت از آن استفاده نشود.

تقیه حرام: در روایات آمده است که همه جا تقیه هست إلا در دم<sup>۱۱</sup> (خون) اگر پای خون مسلمان به میان آمد تقیه حرام است و نباید مسلمانی دست خود را به خون مسلمان دیگر آلوده کند هر چند به کشتن خودش منجر شود.

یا در بعضی از روایات آمده که «إلا المسح علی الخفین»<sup>۱۲</sup> اگر شما ناچار شدید به این که روی کفش مسح کنید نه به بشره پا، در این صورت نباید تقیه بکنید. چون نماز بالاترین سمبل عبودیت

خداست. حال اگر بنا باشد از اهمیت بیفتد به حدی که انسان بخواهد روی کفشی که معلوم نیست از پوست حیوان حلال گوشت است یا حرام گوشت مسح کند، در این صورت تقیه جایز نیست، و یا در برخی روایات درباره شرب نبید آمده که در حال تقیه جایز است ولی کراهت دارد.

حکم وضعی تقیه: از نظر حکم وضعی، می‌توانیم بگوییم فعل متقی به صحیح واقعی است. اگر به ادله تقیه مراجعه کنیم استفاده می‌شود<sup>۱۳</sup> که فعل متقی به مرضی شارع و مأمور به شارع است و شارع به آن امر کرده است. ظاهرش این است که آنچه انجام گرفته مأمور به است و وقتی امتثال امر شد، می‌گویند امتثال امر مقتضی اجزا است. پس عملی را که انجام داده‌ایم مجزی از واقع است. خصوصاً اذله‌ای که در باب تقیه وارد شده،<sup>۱۴</sup> ناظر به اذله اولیه است. خداوند یک جا می‌فرماید نماز بخوانید (نماز واقعی)، جای دیگر می‌گوید وقتی لازم شد تقیه کنید، بابش واسع است در هر مرحله‌ای که باشد خداوند ثواب می‌دهد. لذا این روایات ناظر به آن روایات است که احکام اولیه را بیان می‌کنند و نتیجه نظارت هم حکومت است.

آنچنان‌که شیخ انصاری در مکاسب گفته‌است، در اصول تخصیص و تخصص و حکومت و ورود هست و برخی از روایات بر روایات دیگر حاکمیت اولیه دارند، یعنی این روایات در حالتی است که نه تخصص است و نه تخصیص، بلکه برزخ بین تخصص و تخصیص است. تخصص یعنی این که یک موردی را از تحت حکم مورد دیگری خارج کنیم، مثل این که بگوییم «جائنی القوم الا زید». زید را از حکم قوم خارج کرده‌ایم در حالی که زید جزء قوم است. تخصص یعنی این که از اول از تحت عام خارج بوده است، مثل مستثنای منقطع.

در این جا مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید:<sup>۱۵</sup> برخی از روایات ناظر به روایات اولیه هستند، و آن روایات اولیه را تفسیر می‌کنند، و نتیجه تفسیر روایات، یا توسعه است و یا تضییق؛ مثلاً می‌گوید: «إذا شك الرجل بين الثلاث والأربع بيني على الأربع» ولی در مقابل می‌گوید: «لاشك لكثير الشك». این «لاشك» به «إذا شك الرجل» نظر دارد و آن را تفسیر می‌کند؛ یعنی کسی باید بنا را بر چهار رکعت بگذارد که كثير الشك نباشد. چرا که كثير الشك حکم دیگری دارد؛ لذا موضوع را تضییق می‌کند. به عبارت دیگر از اول غیر از این بوده که نوعی تخصص است، ولی تخصص حقیقی نیست، بلکه تخصص تبعیدی است و شارع گفته است که این کار را بکن؛

گاهی هم نتیجه تفسیر و روایات توسعه است؛ مثلاً می‌گوید نماز باید با طهارت از حدث و خبث باشد بعد می‌گوید «الطواف حول الكعبة صلاة» که توسعه می‌دهد صلات را، یعنی یکی از مصادیق صلات را هم بیان می‌کند.

بنابر این نتیجه حکومت یک تخصیص است اما نه خروج حکمی، بلکه خروج موضوعی یا توسعه موضوعی یک نوع تخصص است؛ یعنی نه خروج حقیقی بلکه خروج تعبدی است. در این صورت، بر ادله اولیه حکومت دارند و شارع هم به آن امر کرده است و امر شارع هم مقتضی اجزا است که نه قضا می‌خواهد و نه اعاده، و تمام شرایط و آثار وضعی نیز بر این عمل بار می‌شود.

علاوه بر این روایات عامه وجود دارد، مثل حدیث رفع «رفع عن امتی تسعه... یکی از مواردی که رفع شده «ما اضطرروا الیه» است پیامبر ﷺ فرمود: خداوند حکم اضطراری را برداشته است؛ حالا در علم اصول بحث شده است که آیا جمیع آثار آن را برداشته یا عقوبت را برداشته است و یا اثر مناسب هر چیزی را؟ البته آنچه به ذهن می‌رسد این است که تمام آثار را برداشته است؛ یعنی اگر فعلی در حال اضطرار انجام شد هیچ اثری برای آن باقی نمی‌ماند، یعنی احتیاج به اعاده و تکرار و قضا ندارد. پس عموم ادله رفع چون نفی جنس می‌کند با برداشتن جمیع آثار مناسب است. بنابراین به کمک ادله می‌توانیم استفاده کنیم که فعلی که در حال تقیه انجام گرفته است وظیفه واقعی و تکلیف واقعی است و قهراً امتثال امر هم موجب و مقتضی اجزاست.

## ۲) تقیه سیاسی در روایات

عمده ادله‌ای که در باب تقیه وارد شده مربوط به قسم دوم از تقیه است. این که در برخی از روایات آمده که «التقیة ترس المؤمن؛<sup>۱۶</sup> تقیه سپر مؤمن است»، سپر چیزی است که در میدان جنگ به کار می‌رود، نه این که به عنوان زینت به دیوار نصب کنند. پس معلوم می‌شود جنگ و نبرد هست و انسان برای این که از گزند دشمن مصون و محفوظ بماند احتیاج به سپر دارد. مقام معظم رهبری در بحث‌هایی در قبل از انقلاب تقیه را به صورت جالبی معنا می‌کردند و می‌فرمودند: «تقیه یک نوع نعل وارونه زدن است»، چرا که سابقاً وقتی که می‌خواستند به میدان جنگ بروند هلالی نعل اسب‌ها را وارونه می‌زدند تا دشمن فکر کند سپاه از طرف دیگر رفته است. روایاتی در باب تقیه هست که می‌گویند: «لادین لمن لاتقیة له»،<sup>۱۷</sup> راجع به این نوع از تقیه است و إلاً نگفته‌اند کسی که «لا یعلمون» یا «مالکرها علیه» را رعایت نکرد دین ندارد، بلکه مربوط به تقیه سیاسی است.

یا در روایت دیگر که از جابر نقل شده است که می‌گوید: «امام باقر علیه السلام ۲۱۰ هزار روایت به من آموختند و فرمودند: لعنت خدا بر تو باد اگر هفتاد هزار روایت را تا بنی مروان قدرت را در دست دارند.

برای کسی نقل کنی، و هفتاد هزار روایت را اگر تا آخر عمر نقل کنی ملعون هستی و هفتاد هزار هم اختیار دارید». این ۲۱۰ هزار روایت قطعاً یک سلسله مسائلی است که با تار و پود شیعه سروکار دارد و نه روایات اخلاقی و شکایات و سهویات.

یا روایت دیگری هست که «کسی که سرّ ما را فاش کرد و اضاعه کرد از ما نیست و ما از او بی‌زاریم شما او را شیعه ندانید».<sup>۱۸</sup>

تمام این روایات مربوط به مسائل حکومتی است که ائمه علیهم‌السلام به آن اهمیت بسیاری می‌دادند، چرا که اگر اسلام بخواهد پر و بال پیدا کند و نقش ایفا کند زیر سایه حکومت حق می‌تواند به این اهداف برسد؛ لذا ائمه برای رسیدن به این هدف دقت‌ها و ریزه‌کاری‌های عجیبی را انجام داده‌اند. از طرفی قرآن می‌گوید شما باید دستگاه ظالم را بیگانه به حساب بیاورید: «الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد أمروا أن ینکفروا به»؛<sup>۱۹</sup> یعنی به من خبر بده از آن جماعتی که حکمیت، قضاوت، دادرسی، فریادرسی را به طاغوت داده‌اند، در حالی که اینها امر شده‌اند که به طاغوت کفر بورزند یعنی آن را بیگانه به حساب بیاورند و آن را دور از این مسائل بدانند.

یا روایاتی که در همین باب هست، مانند رجوع به حکام جور. ائمه علیهم‌السلام از طرفی نهی کرده‌اند که در مسائل خود به حکام جور مراجعه کنیم تا خودمان مزه حکومت را بچشیم و تمرین کنیم و برای آینده نزدیک خودمان را آماده کنیم. در هر شهری یک نفر را معین کرده بودند که مردم در مرافعات و منازعات و خصومات به آنها مراجعه کنند. حتی پول نزد آنها گذاشته بودند برای آن که آن‌جا که لازم است مصالحه کنند و نگذارند پای شیعیان به دادگاه‌های ظالمانه باز شود، چون می‌خواستند که شیعه بداند که اینها برای رفع مخاصمات و منازعات آنها اهلیت و شایستگی ندارند؛ از طرف دیگر، در روایات دیگری امامان شیعه هر کدام برای خود بایی انتخاب کرده بودند که مردم در این‌گونه مسائل به آنها مراجعه کنند؛ مثلاً معلی ابن خنیس، یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام است که تمام دخل و خرج‌ها و حساب و کتاب‌ها و تمام ارتباطات امام پیش معلی بود که وقتی معلی را دستگیر کردند و هر چه فشار وارد کردند که اسرار را فاش کند و بگوید که با چه کسی در حکومت یا خارج حکومت سروکار دارند گفت تازنده باشم و این قرار داد زیر پای من باشد تا پای مرا قطع نکنید پا از روی آن بر نمی‌دارم.

یا گاهی امامان ما برای این که اصحاب آنها از شر دشمن مصون بمانند آنها را قدح و ذمّ می‌کردند. در مجالس عمومی مثلاً محمد بن زراره می‌گوید خدمت امام صادق بودم، به مناسبتی کسی از پدرم صحبت کرد، امام صادق علیه‌السلام شروع کردند از زراره انتقاد کردن و مذمت کردن که ما را با زراره چه کار، من با او کاری ندارم، من از کارهای او راضی نیستم. که محمد بن زراره می‌گوید من

خیلی ناراحت شدم، وقتی مجلس خلوت شد. از امام صادق علیه السلام سؤال کردم مگر از پدر من گناهی سر زده است؟ حضرت فرمود نه بلکه سلام خدا بر زراره باد و سلام پیامبر خدا بر زراره باد سلام ما اهل بیت بر زراره باد، مثل زراره در بین شیعیان ما مثل کشتی است که حضرت موسی و خضر بر آن سوار شدند او کشتی این امت و جمعیت است و حضرت خضر برای این که اصل کشتی از سرقت مصون بماند چند قطعه تخته از آن کشتی را سوراخ کرد. من الآن اگر از پدرت در این مجلس مذمت کردم، دشمن خیال می‌کند زراره با من ارتباط ندارد و زراره مصون می‌ماند. تمام این روایات در باب تقیه سیاسی است.

### تقیه سیاسی در آیات قرآن

در قرآن هم در باب تقیه سیاسی ده‌ها آیه وجود دارد. از جمله داستان اصحاب کهف: «ام حسبت أن اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا... نحن نقص علیک نبأهم بالحق إنهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات و الارض لن ندعوا من دونه الهأ لقد قلنا اذا شططاً».<sup>۲۰</sup>

در روایات داریم که اصحاب کهف زناز می‌بستند و در مجلس آنها شرکت می‌کردند؛ اما یک روز که همه جمع بودند و باید اظهار وجود می‌کردند ایستادند و این جاست که خداوند می‌فرماید: «و ربطنا علی قلوبهم»؛ یعنی ما دل‌های آنها را به ریسمان محبت خود گره زدیم و به خود متصل کردیم تا در مقابل آنها بایستند و بگویند: «ربنا رب السموات و الارض»، این تقیه سیاسی است، یعنی این که انسان ده سال یا بیشتر با یک قومی معاشرت کند تا روزی که حساس‌ترین روزهاست بیاید موضع خود را بیان کند.

یا در سوره یس خداوند متعال می‌فرماید: «واضرب لهم مثلاً اصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثنتین فکذبوها فعرزنا بثالث».<sup>۲۱</sup> دو نفر پیامبر آمدند و یک پیغمبر هم از شهر بود و به آنها اضافه شد و گفتند: «إنا الیکم مرسلون». در این جا خداوند می‌گوید ما به آن یک نفر قناعت نکردیم بلکه «و جاء من اقصی المدینه رجل»؛ مرد دیگری آمد و گفت چرا پیامبرانی که شما را به خدا دعوت می‌کنند می‌خواهید آزار بدهید. اگر اینها کاذب‌اند فعلیه کذبه، اگر اینها صادق هستند «یحکم بنصر الذی یعدکم».

یا درباره مؤمن آل فرعون خداوند می‌فرماید: «و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتُم ایمانه»؛<sup>۲۲</sup> او ایمان خود را کتمان کرده و افشا نکرده بود؛ ولی بعداً که مصلحت دید اظهار حق کرد. یا درباره حضرت ابراهیم وقتی از او دعوت کردند در روز عید که از شهر خارج شود، «فنظر نظرة فی النجوم فقال



این جا حضرت تقیه کرد. تقیه‌اش برای این نبود که در مراسم شرکت نکند، بلکه ابراهیم پی یکی روزی می‌گشت که این بتکده را خالی از بت بان ببیند و با تبر به جان خدایان بیفتد و این کار را کرد و گفت بت بزرگ آنها را کشته است، هر چند ابراهیم را به آتش افکندند. اما قرآن می‌گوید: «ثم مکثوا علی رؤوسهم و قالوا لقد علمتم ما هؤلاء ینطقون»، یعنی باطن و وجدان آنها را بیدار می‌کند و به آنها رشد می‌دهد.

### نتیجه‌گیری

یکی از اقسام تقیه که مورد اهتمام ائمه علیهم‌السلام بوده است و در طول ۲۵۰ سال همه امامان روی آن بیش از همه مسائل سرمایه‌گذاری کرده‌اند تقیه سیاسی است؛ یعنی دنبال کردن مسائل اساسی و اصلی، منتهی با طی کردن راهی که آن راه از دشمن مخفی باشد و چه اصحابی بوده‌اند که در طول ۲۵۰ سال یک جا نشد کسی که امام علیهم‌السلام او را باب و واسطه معرفی کرده است افشاگری کند و راز شیعه را بر ملا کند.

خوب اگر بخواهند حکومت بکنند باید جنگ هم داشته باشند و امامان شیعه جنگ هم داشته‌اند و اصحاب و بنی‌الزهراء (س) که در طول دوران امامت هر کدام بعد از دیگری با دشمن می‌جنگیدند و لو به حسب ظاهر این جنگ‌ها موفق نبوده است، اما همین قدر برای آنها بس بود که یک دلهره و یک اضطراب و وحشت در جان دشمنان بیفتد و نخواهند آنچه در باطل دارند بیرون بریزند. از این رو می‌بینیم هر چه به زمان غیبت امام زمان (عج) نزدیک می‌شویم بر عده و عده و جمعیت شیعه افزوده می‌شود تا کار به جایی می‌رسد که امام یازدهم علیهم‌السلام در آن روایت معروف می‌فرماید: عالیم مؤمن پنج چیز است: «التقیه بالیمین الجهر بسم الله الرحمن الرحیم و زیارة الاربعین، و الصلاة احدی و خمسين و تعفیر الجبین». یعنی اگر شیعه بخواهد خودش را به دیگران نشان بدهد. دیگر جای ترس نیست، دیگر گذشت زمانی که در شهر سامره یک نفر شیعه که جرأت نمی‌کرد بگوید من شیعه‌ام، اما حالا یک مرتبه ۶۰٪ مردم انگشتر در دست راست دارند و این از علامات مختص شیعه است که اینان یک اطمینان ظاهری پیدا می‌کنند و دشمن نیز حساب دیگری باز می‌کند و نمی‌تواند عکس العمل شدید نشان بدهد. یا در خصوص بسم الله الرحمن الرحیم که امام علیهم‌السلام می‌فرماید: «قاتلهم الله لقد اعدوا علی اعظم الآیه من کتاب الله فتر کوها أو فسرقوها»؛ خدا این‌ها را بکشد که اعظم آیات قرآن را یا در نماز ترک کردند و جزء قرآن نمی‌دانستند یا گفتند این آیات جزء قرآن نیست و این یک تیمن و تبرک حال بنده است، چه در نماز اخفاتیه و چه در نماز جهریه. لذا اگر واقعاً در نماز جهریه بسم الله گفته معلوم می‌شود که شیعه یک موقعیت و مکانت خاصی پیدا کرده است، یا تعفیر

الجبین، یعنی روی خاک سجده بکند و اثرش در جبین آشکار باشد که بدین معناست که من شیعه هستم، و یا زیارة الاربعین در شرایطی که متوکل عباسی در زمان امام هادی علیه السلام به درک واصل شده و شرایط زمان متوکل حاکم نیست. لذا شیعه‌ها احتیاج دارند به این که در محلی بروند تبادل نظر کنند و نیرو بگیرند و الهام بگیرند و از طرف دیگر، نماز احدی و خمسین، که شیعه از هر کسی برای این که سنت پیغمبر را احیا کند برتر و بالاتر است.

موارد دیگری هم هست از جمله این که وقتی علی بن یقظین به ملاقات امام هفتم آمده و ابراهیم جمال حضور داشت، امام هفتم او را راه نداد. یا این که خدمت امام صادق علیه السلام می‌آید آن حضرت پرخاش می‌کند، زیرا می‌گویند وی وقتی وارد مسجد می‌شود اگر یکی از شیعیان به او سلام می‌کند جواب سلام او را نمی‌دهد و به حال خودش مشغول است و سرش را بر نمی‌گرداند. آنگاه حضرت می‌فرماید: اگر ما گفتیم تقیه را رعایت کنید نه این که به طور کلی رابطه محبت‌آمیز برادری و رفاقتی بین شما ترک شود.

لذا ائمه علیهم السلام توانسته‌اند با استفاده از تقیه به این معنایی که بیان شد، خدمات شایانی به اسلام و شیعه کنند؛ لذا بعد از امام یازدهم پنجاه سال بیشتر طول نکشید که اولین حکومت و دولت شیعه در تاریخ اسلام به نام آل بویه شکل گرفت. آل بویه اولین جمعیتی بودند که در زمان غیبت صغرا به حکومت رسیدند و قصه عاشورا و علم و عزاداری راه انداختند. در این مقطع شیعه توانست در عالم اسلام جای پای خودش را باز کند و این وضعیت ادامه پیدا کرد تا این که خداوند این توفیق و سیادت و نعمت خود را بر عبد صالح و شایسته خود حضرت امام - قدس سره - ارزانی داشت که توانست برای اولین بار حکومت را از هر جهت حکومت شیعی و حکومت فقیه بر امور را تأسیس کند و بحمد الله هر روز هم شاهد ثمرات و باروری‌های آن هستیم. چند مطلب دیگر باقی مانده است که در اینجا به اختصار مورد اشاره قرار می‌گیرند:

**اول، کتمان سرّ:** عناوین دیگری مثل کتمان السرّ و یا آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا بطانة من دونکم...»<sup>۲۴</sup> را هم از جهاتی می‌توانیم به تقیه ربط بدهیم. اگر این اسرار مربوط به مسائل حکومتی باشد، قطعاً داخل در عنوان تقیه می‌شود؛ البته مسائل امنیتی غیر از تقیه است چرا که عنوان دیگری است. اگر کسی بخواهد آستر بیگانه بخود بگیرد مقدمه‌ای می‌شود برای این که اسرار فاش شود، لذا وارد در عنوان تقیه می‌شود.

**دوم، شبهه توجیه‌گری:** کسانی که تقیه را توجیه‌گری می‌دانند اینها تقیه را نفهمیده‌اند، چرا که وقتی به مکتب انبیا هم مراجعه می‌کنیم، تقیه یکی از مسائلی بوده که «قیاسات‌ها معها» است. الآن در

هر دولتی هم اینجوری است؛ مثلاً دولتی مثل آمریکا هم گاهی تقیه می‌کند و می‌گوید وارد نجف و کربلا نمی‌شویم. لذا گاهی لازم است انسان به سبب ملاحظاتی کوتاه بیاید. این کوتاه آمدن برای این که فایده بیشتری دارد انجام می‌شود و توجیه‌گری نیست؛ لذا در باب تقیه، ائمه علیهم‌السلام با وجود تأکیدی که روی تقیه دارند، اما وقتی خون مسلمانی در بین باشند تقیه را حرام می‌دانند. حضرت امام - قدس سره - هم در شرایطی تقیه را حرام دانست؛ علی‌رغم مخالفت‌هایی که وجود داشت و کسانی بودند که می‌گفتند اگر خون مسلمانی بخواهد بریزد باید تقیه شود.

**سوم، تزامم اهم و مهم:** یکی از مسائلی که در اسلام باید مورد توجه باشد تزامم اهم و مهم است که براساس آن، مهم باید فدای اهم شود. اگر اساس اسلام در خطر بود و برای حفظ اسلام به کشته شدن چندین هزار نفر نیاز بود، چون چند سال بعد جای کشته شده‌ها پر خواهد شد و بدل دارد، لذا لازم است اسلام حفظ بشود؛ ولی اگر اسلام از بین برود بدل ندارد. اما اگر فرعی از اسلام برای مدت‌ها بخواهد تعطیل شود این ضرری به اصل اسلام نمی‌زند لذا گاهی مسائلی به عنوان اولی حرام است، ولی به عنوان ثانوی جایز می‌شود و وقتی قانون شود واجب می‌شود. البته در مسائل فردی هم تزامم پیش می‌آید؛ مثلاً اگر بنا باشد یک پیامبر اولوالعزم کشته شود یا فرد دیگری، نباید پیامبر اولوالعزم کشته شود.

از دیدگاه حضرت امام(ره) در مسائل حکومت اسلامی اصل حکومت از اهم مسائل است که اهمیت آن مبتنی بر روایات است. وقتی اصل ولایت و حکومت در خطر باشد اگر با هر کدام از فروع دین بخواهد تزامم پیدا کند قهراً مسأله حکومت اهم است، لذا فروع از باب تقیه فدای اصل حکومت می‌شود.

**چهارم، تقیه مداراتی اعم است:** به حسب ظاهر روایات تقیه مداراتی از مصادیق تقیه سیاسی است ولی می‌تواند از مصادیق تقیه فردی هم باشد و لذا می‌گویند اگر کسی یک بار در نماز جماعت مسجد الحرام شرکت نکرد نمی‌گویند او شیعه است، ولی وقتی مقید به عدم شرکت در مجامع عامه بود، احتمال شیعه بودن او پیش می‌آید و لذا لازم است تقیه کند. از این جهت از مصادیق تقیه فردی می‌شود، ولی با توجه به روایات باب تقیه که اهمیت تقیه را بیان کرده‌اند، اگر تأکید برای تقیه فردی باشد علی‌القاعده باید جزء تقیه سیاسی باشد.

**پنجم، مبنای تقیه هم عقل است هم شرع:** مبنای مسأله تقیه در اسلام هم عقل است و هم

شرع. اگر روایات و آیات قرآن در باب تقیه نبود، باز هم بر اساس حکم عقل باید تقیه را رعایت کنیم. تقیه مسأله‌ای است که عقل هر کس آن را می‌پذیرد، در مقابل جمود را نمی‌پذیرد. علاوه بر عقل، مبنای عقلا هم بر این مسأله دلالت دارد.

بنابراین هم دلیل عرفی، هم دلیل عقلی و هم دلیل نقلی بر رعایت تقیه در شرایط خاص وجود دارد. به لحاظ دلایل نقلی علاوه بر مواردی که ذکر شد، مصادیق فراوانی در تاریخ اسلام وجود دارد. در موضوعاتی مثل دریافت خمس و زکات توسط ائمه علیهم‌السلام و یا در مسائل قضاوت و حتی در موارد تقیه غیرمجزی امامان معصوم علیهم‌السلام به آن تن داده‌اند. در برخی روایات آمده است که فرموده‌اند: اگر روزه ماه رمضان را افطار کنم و بعد از ماه رمضان قضا را به جا بیاورم برایم بهتر است از این که از روزه امساک کنم و گردنم زده شود.

در سیره حضرت امام(ره) هم حتی بعد از انقلاب مواردی از تقیه هست، از جمله این که حضرت امام فرمودند: «با ریاست جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم و سکوت کردم» و یا با دولت موقت مخالف بودند و یا این که با قائم مقامی آقای منتظری مخالف بودند ولی وقتی مجلس خبرگان او را انتخاب کردند ایشان سکوت کردند و یا درباره ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر حضرت امام(ره) به نظر کارشناسان عمل کردند.

نکته مهمی که در این مسأله وجود دارد این است که برخی از علماء که روحیه انقلابی و ظرفیت ندارند در مورد شرایط تقیه اختلاف نظر دارند، چه در انقلاب اسلامی ایران و چه در صدر اسلام هم این‌گونه بوده است. در روایاتی حضرت می‌فرماید: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره؛ اگر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چیست او را تکفیر می‌کرد». در حالی که سلمان و ابوذر هر دو شاگرد پیامبر گرامی اسلام بوده‌اند؛ و لکن سلمان ظرفیت بالایی داشته است و ابوذر ظرفیت سلمان را نداشت و نمی‌توانست اسراری که سلمان می‌دانست و تحمل می‌کرد را تحمل کند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. آل عمران (۳) آیه ۲۸ «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند. و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود) مگر این که از آنها بپرهیزد و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید) خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می‌دارد، و بازگشت شما به سوی خداست».
۲. نحل (۵۶) آیه ۱۰۶: «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند، به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است. آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشودند، غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان است».
۳. الشیخ مرتضیٰ انصاری (ره)، المکاسب (قم: چاپخانه مهر) مطبوعات دینی) ۱۳۶۶ (چاپ قدیم) ص ۳۲۰ در رساله فی التقیه قال «المراد هنا التحفظ عن ضرر الغير بموافقته فی قول او فعل مخالف للحق».
۴. ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، (شیخ مفید) مصنفات الشیخ المفید (اوائل المقالات) - (قم: المؤتمر العالمی، ۱۴۱۳ق) بمناسبة ذکری الالفیه للفقیه، ص ۱۲۶ - ۱۳۵.
۵. ابو عبدالله شمس الدین محمد بن جمال الدین مکی (شهید اول) القواعد و الفوائد فی الفقه و الاصول و العربیة، تحقیق: سید عبدالهادی حکیم (قم: مکتبه المفید، بی تا) ج ۲، ص ۱۵۷، قاعده ۲۰۸.
۶. جعفر کاشف القطاء، کشف القطاء (بی جا، بی تا، بی تا) چاپ سنگی، ص ۶۱ - ۶۲.
۷. روح الله موسوی خمینی، الرسائل، (تشمّل علی مباحث اللاضرر و الاستصحاب و التعادل و التراجیح و الاجتهاد و التقليد و التقیه، تزییلات، مجتبی طهران (قم: مؤسسه اسماعیلیان، بی تا) ج ۳، ص ۱۷۴ - ۱۷۵.
۸. نعمت الله صفری، نقش تقیه در استنباط، ص ۲۰۳.
۹. همان، ص ۳۳، «و اما الکلام فی حکمها التکلیفی».
۱۰. محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه (قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث) چاپ دوم، ص ۲۲۵.
۱۱. همان، ص ۲۳۴، ح ۲ (باب عدم جواز التقیه فی الدم).
۱۲. همان، ص ۲۱۵، ح ۳.

۱۳. شیخ مرتضی انصاری، المکاسب (قم: چاپخانه مهر (مطبوعات دینی) ۱۳۶۶) ص ۳۲۰ (اما المقام الثانی).
۱۴. مجموعه روایات درباره تقیه در وسایل الشیعه جلد ۱۶ از باب ۲۴ تا ۳۳؛ و در سفینه البحار، شیخ عباس قمی، دارالاسوه، جلد ۸، ص ۵۶۲ تا ۵۷۰ و برخی روایات در کتاب المکاسب شیخ مرتضی انصاری چاپ قدیم، ص ۳۳۰، (رسالة فی التقیه ذکر شده است).
۱۵. پیشین، ص ۳۲۳ (والفرض هنا بیان انه...)
۱۶. شیخ عباس قمی، سفینه البحار (قم: دارالاسوه، للطباعة و النشر ۱۴۱۴ هـ) ج ۸، ص ۵۶۲ (باب التقیه و المداراة).
۱۷. همان، ص ۵۶۳.
۱۸. محمد بن حسن حر عاملی، وسایل الشیعه، پیشین، ص ۲۳۵ - ۲۳۷ (باب وجوب کتم الذین عن غیراهله مع التقیه).
۱۹. نساء (۴) آیه ۶۰ «آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه بر تو و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده اند ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند، با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه های دور دستی بيفکند».
۲۰. کهف (۱۸) آیه ۹ - ۱۳ و ۱۴.
۲۱. یس (۳۶) آیه ۱۳ - ۱۴.
۲۲. مؤمن (۴۰) آیه ۲۸.
۲۳. صافات (۳۷) آیه ۸۸ و ۸۹.
۲۴. آل عمران (۳) آیه ۱۱۸ «ای کسانی که ایمان آورده اید. محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید. آنها از هر گونه شر و فسادى درباره شما کوتاهی نمی کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. نشانه های دشمنی آنها از دهان و کلامشان آشکار شده و آنچه در دل های آنها پنهان می دارند از آن مهم تر است. ما آیات و راه های پیشگیری از شر آنها را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.